

Children and childhood in the Hadigheh, Masnavi and Bostan

E. Zaheri Abdevand¹, J. Mortazavi²

بررسی کودک و دوران کودکی در حدیقه

الحقیقه، مثنوی معنوی و بوستان

ابراهیم ظاهری عبدوند^۱ جمال‌الدین مرتضوی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۹/۰۳

Abstract

This article attempts to explore children and childhood in the Hadigheh, Masnavi and Bostan. Child is illuminated as a weak and Susceptible in the poems of these books. Thus, childhood period is considered a stage in life that one should pass to reach adulthood. Child and childhood turned in to a symbolic form in the poem; of these poets. Each of which saw this period as an inspiration for their moral and mystical explications. In the Hadigheh this period of the time is considered as the time that human beings are still gripped with the worldly belongings. Mollana, in the masnavi, sees child hood period as pre-suluk time. In the Bostan childhood is a symbol of ignorance and people should pass this stage of life to arrive at awareness stage. Birth, wisdom, crying, happiness, feeding, playing and toddling are the central imagery themes used in these works.

Keywords: child, childhood, symbol, moral and mysticism.

چکیده

هدف از نگارش این مقاله، بررسی «کودک و دوران کودکی» در حدیقه الحقیقه، مثنوی معنوی و بوستان است. در این اشعار، کودک، انسانی ضعیف، ناقص و آسیب‌پذیر به تصویر کشیده شده است و دوران کودکی، مسیری است که باید از آن گذشت تا به بزرگسالی رسید. در شعر هر یک از این شاعران، کودک و دوران کودکی حالت نمادین یافته است و هر کدام از آنها، برای بیان مفاهیم اخلاقی و عرفانی مورد نظر خود به کودک و دوران کودکی توجه کرده‌اند. در حدیقه الحقیقه، این دوران، نمادی از دوران پیش از سلوک قرار گرفته است، دورانی که انسان‌ها هنوز گرفتار تعلقات دنیوی هستند. در مثنوی معنوی، مولانا کودک و دوران کودکی را نمادی از دوران پیش از سلوک، سالکان و پیران قرار داده است. در بوستان، کودکی نمادی از دوران نادانی انسان-هاست، افراد باید این دوران را پشت سر بگذارند تا به مرحله آگاهی و شناخت برسند. تولد، جنینی، به مکتب رفتن، عقل، گریه، شادی، تغذیه، بازی، راه رفتن و از شیر گرفته شدن کودک از جمله مسائلی هستند که دستمایه ساختن تصاویر هنری شده است.

کلیدواژه‌ها: کودک و دوران کودکی، نماد، مسائل اخلاقی و عرفانی.

^۱. دانشجوی دوره دکتری دانشگاه شهر کرد (نویسنده مسئول)

zaheri_1388@yahoo.com

^۲. استادیار دانشگاه شهرکرد baharahang@yahoo.com

1. PhD student of Shahrekord University

2. Assistant Professor of Shahrekord University

مقدمه

سرودن شعر و نوشتن داستان برای کودکان در کشور ما از دوره مشروطه آغاز شد. در عرصه شعر، ایرج میرزا از پیشگامان است و در زمینه داستان، طالبوف از اولین کسانی که کتاب برای کودکان نوشت. «داستان کودکان به معنای مصطلح آن از دوران مشروطیت و به همت طالبوف وارد ادبیات فارسی شد و سپس به همت جبار باغچه-بان- بنیانگذار ادبیات کودک در ایران- رو به ترقی نهاد.» (روزبه، ۱۳۸۸: ۱۰۵) تا پیش از مشروطه، کتاب‌های اختصاصی به صورت جدی برای کودک نوشته نشد، علت این امر را نیز باید در فلسفه تعلیم و تربیت گذشتگان نسبت به کودک جستجو کرد. «در ایران نه تنها نویسندگان و محققان، بلکه مربیان نیز تا سال‌های اخیر به کودکی و نوجوانی به عنوان یک دوران آموزندگی و نقش‌پذیری نگریسته‌اند و هرگز آن را به خودی خود، مورد مطالعه و مشاهده قرار نداده‌اند و همیشه آن را مرحله‌ای در راه رسیدن به بزرگ-سالی پنداشته‌اند.» (ایمن، ۱۳۵۶: ۱۹) نتیجه چنین طرز تفکری دربارهٔ کودک و نوجوان، سبب شد تا کوششی علمی در راه شناخت شخصیت کودک صورت نگیرد و در نتیجه، آنچه ظاهراً برای کودک و نوجوان به وجود آمد، با روحیه او نیز سازگار نباشد (همان: ۱۹)، البته باید توجه داشت که در آثار ادبی پیش از مشروطه به خصوص در متون نظم، شاعران به مسائل گوناگون کودکان همچون تعلیم و تربیت کودکان، سرشت و احساسات آنها و بازی‌های‌شان توجه داشته‌اند که

بررسی این موضوعات می‌تواند نسبت به شناخت جنبه‌های مختلف زندگی کودک در گذشته مؤثر واقع شود.

در ادبیات شفاهی، قصه و افسانه‌هایی وجود داشته است که متناسب کودکان بوده و برخی از حکایت‌ها و داستان‌هایی از متون نظم و نثر فارسی مانند شاهنامه، بوستان، قابوسنامه، گلستان و کلیله و دمنه با ذهن کودکان همخوانی داشته است. «غیر از اندرنامه‌ها که برای فرزندان خواص نوشته شده است و تعداد آنها تا آنجا که ما اطلاع داریم زیاد نیست، کتاب‌هایی نیز در زمره ادبیات کلاسیک ما هست که ضمن آنکه برای کودکان نوشته نشده است، به سبب سادگی سبک بیان، مضمون جالب، کودکان نیز می‌توانند از آنها بهره گیرند. کتاب‌هایی مثل گلستان و بوستان سعدی، اسرار التوحید.» (پولادی، ۱۳۸۷: ۹۲)

شاعران در برخی از این متون مانند متون تعلیمی و عرفانی به «کودک و دوران کودکی» به عنوان وسیله‌ای برای بیان اندیشه‌های گوناگون خود توجه داشته و با کمک واژه‌های و تعبیرات مربوط به کودک و مراحل دوران کودکی، تصاویر زیبایی در اشعار خود خلق کرده‌اند، به گونه‌ای که کودک و دوران کودکی مفهوم لغوی خود را از دست داده و حالت نمادین یافته و نیز اندیشه‌های خود را درباره جنبه‌های مختلف کودک در این آثار بیان کرده‌اند.

هدف از نگارش این مقاله، برداختن به نگرش هنری نسبت به «کودک و دوران کودکی» در حدیقه الحقیقه، مثنوی معنوی و بوستان است. در

خواجه نصیر طوسی)، «بهشتی مقاله «بررسی نقش بازی در تربیت کودک از دیدگاه قرآن و سنت» و محمود صادق‌زاده بررسی اشعار تعلیمی کودک و نوجوان در ابیات معاصر را چاپ کرده‌اند.

کودک و دوران کودکی از نگاه سنایی، مولانا و

سعدی

در پرداختن به «کودک» دو رویکرد عمده وجود دارد: رویکرد «کودک همچون هدف» و رویکرد «کودک همچون وسیله». «رویکرد کودک همچون هدف، بر آگاهی (درک مستقیم) کودکان، خلاقیت، تمامیت، کمال و گرایش آنان به عشق و آزادی تأکید دارد. رویکرد کودک همچون وسیله، بر عدم آگاهی، درخودماندگی، کثرت نقص و گرایش کودکان به غرایز پست اصرار می‌ورزد.» (خسرونژاد، ۱۳۸۴: ۱۶۰) در این رویکرد، کودکان ضعیف، ناقص و آسیب‌پذیر فرض می‌شوند و از نظر متمایلان به این رویکرد، قدرت و کمال تنها در بزرگسالی حاصل می‌شود، انسان بودن برابر با بزرگسال بودن است و دوران کودکی پیش درآمدی برای انسان شدن است. کودکی خود چیزی نیست، بلکه مسیری است که باید از آن گذشت تا به بزرگسالی رسید. (خسرونژاد، ۱۳۸۳: ۱۵۸)

سعدی، سنایی و مولانا به رویکرد دوم گرایش دارند و کودک را انسانی می‌دانند که هنوز رشد نیافته است، از جهت عقلی، ناقص و برای رشد، نیاز به هدایت دارد. مولانا، با توجه و براساس همین نوع نگاه است که کودکی را دوران نقصان آدمی و بزرگسالی را دوران کمال می‌داند،

شعر سنایی، مولانا و سعدی نه تنها اندیشه‌هایی درباره چگونگی تربیت کودکان وجود دارد، بلکه هر یک از مراحل که کودک پشت سر می‌گذارد تا به بزرگسالی برسد، دستمایه‌ای ساختن تصاویر گوناگون قرار گرفته است. در این آثار، شاعران هم به مسائل تربیتی و نحوه تربیت کودکان و علائق و خواسته‌های آنها توجه نموده و هم برای بیان مسائل اخلاقی و عرفانی مورد نظر خود، به کودک و دوران کودکی استناد کرده‌اند.

پیشینه تحقیق

تاکنون کتاب یا مقاله‌هایی درباره دوران کودکی به خصوص در آثار کلاسیک نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در کتاب «مقدمه‌ای بر ادبیات کودک» از شاه آبادی، در فصل سوم آن اشاره‌ای به وضعیت کودک در دوره میانه در ایران شده است. کتاب مهم دیگر در این زمینه کتاب «تاریخ ادبیات کودکان ایران» از محمدهادی محمدی و زهره قایینی است. در کتاب «فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا» از علی تاجدینی به برخی از نمادهای که مولانا با کمک واژه کودک ساخته، توجه شده است. در دفتر دوم مجموعه مقالات «فردوسی پژوهی» نیز مقاله‌ای را محمدرضا یوسفی با عنوان «کودک و کودکی در شاهنامه» به چاپ رسانیده و «جستجوی کودک در ادبیات سنتی ایران» عنوان مقاله‌ای از سیروس طاهباز در این زمینه است. محمود عطاران مقاله «نظریات علمای بزرگ مسلمان در باب تربیت کودک (ابن سینا، غزالی و

درس بالغ گفته چون اصحاب صدر

(همان: ۴۰۹)

از نظر این شاعر، همچنین کسانی که به زندگی دنیوی شادند، کودک‌اند و مرد، کسی است که به مرگ و رهایی یافتن از زندگی مادی دلخوش است:

پس رجال از نقل عالم شادمان

وز بقاش شادمان این کودکان

(همان: ۵۶۷)

«کودک، شخصیتی است کاملاً متفاوت با شخصیت بزرگسالان. او تجربه‌های محدودی دارد. از صدق و صفای باطن کودکان برخوردار است. هنوز با نیرنگ‌ها و سوء نیت‌های اجتماعی بزرگسالان آشنا نیست.» (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۸: ۵۷) مولانا نیز چنین نگرشی نسبت به کودکان دارد، سرشت کودکان را پاک می‌داند و از نظر او، آنها از حيله‌ها و چاره‌اندیشی‌های بزرگان به دور هستند:

پیر پیر پیر عقل باشد ای پسر

نه سپیدی موی اندر ریش و سر

از بلیس او پیرتر خود کی بود؟

چون که عقلش نیست، او لاشی بود

طفل گیرش، چون بود عیسی نفس

کاش چون طفل از حیل جاهل بدی

تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۲۳)

سعدی، از متفکرانی است که دربارهٔ کودک و

دوران کودکی سخنانی گفته و مسائل مختلف مرتبط

البته باید توجه داشت که دوران کودکی و بزرگسالی در مثنوی حالت نمادین یافته و کودکی در شعر او بیشتر نماد از دورانی است که انسان هنوز به شناخت خداوند و به وصال او نرسیده است. دوران بزرگسالی نیز نماد از دورانی است که شخص از نظر عقل به کمال رسیده و راه سلوک را طی کرده است. از نظر مولانا، کودکی یا بزرگی به سن نیست، بلکه هرکس بویی از حق برده است، بزرگ شمرده می‌شود. «مرز کودکی و مردی در نسبتی است که هر فرد با دنیا دارد». جویندگان ثروت و مقام درست مانند کودکانی هستند که دست‌شان را پر از خاک می‌کنند و با یکدیگر بر سر کمی و زیادی خاک می‌جنگند. مرز کودکی به افق بصیرت انسان نسبت به دنیا و رفتار وی در آن بستگی دارد. [...] ملاک کودک و مردی محجوبی است. هر که محجوب باشد کودک و هر که از شک خارج شود، مرد است.» (تاج‌دینی، ۱۳۸۳: ۷۲۴ و ۷۲۶).

از نظر وی، تا زمانی که انسان گرفتار هوا و هوس است، کودک محسوب می‌شود. زمانی بالغ می‌شود که بتواند از دام هوس‌ها رهایی بیابد:

خلق اطفال‌اند، جز مست خدا

نیست بالغ، جز رهیده از هوا

(همان: ۱۲۹)

در حکایت «زن کافر و طفل شیرخوار» به این

موضوع اشاره شده است که زنی کافر با بچه‌اش نزد

پیامبر می‌رود و آن کودک شروع می‌کند به مدح

پیامبر. مولانا، چنین کودکانی را بزرگسال می‌نامد:

کودک دو ماه همچون ماه بدر

با کودکان را در بوستان بیان کرده است. از نظر او، دوران کودکی، دوران پاکی و معصومیت انسان-هاست و در انسان‌شناسی او، کودک از گوهری پاک و نفیس برخوردار است. به باور وی، دوران کودکی، دورانی است که هنوز سینه انسان به گناه آلوده نشده است، بنابراین مُردن انسان در این دوران - نماد از دورانی است که آدم از گناه مبری است- بهتر از دوران بزرگسالی- نمادی از دوران آلوده شدن به گناهان- است:

برست آن که در عهد طفلی بمرد

که پیرانه سر شرمساری نبرد

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۷)

سعدی از انسان‌ها می‌خواهد که نادانی دوران کودکی را پشت سر بگذارند و به دوره بلوغ و آگاهی برسند، اما در مقابل، همواره از افراد می‌خواهد که به صفا و پاکی دروان کودکی بازگردند و از آن فاصله نگیرند. در نظر او، سرشت کودک پاک و به دور از حرص است و به همین سبب که در نظر کودک بین زر و خاک تفاوتی نیست. او، در بوستان کودک را بیشتر در تقابل با عاقل قرار داده و در شعرش، کودک نمادی از افراد نادان است. از نظر وی، انسان باید دوران کودکی یعنی دوران نادانی را طی کند و به مرتبه بزرگسالی و آگاهی برسد. نادانی، خودپسندی، ناتوانی و پاکی از جمله صفت‌هایی هستند که او برای کودکان به کار برده و کودک در اشعارش، نمادی از طیف‌های مختلف جامعه همچون اولیای الهی، نادانان، ناتوانان و افراد روی در خلق است.

سنایی، نگاهی منفی به کودک و دوران کودکی دارد و همواره این دوران را در تقابل با دوران بزرگسالی قرار داده است. از نظر او، هر آنچه به دوران کودکی مربوط می‌شود، بی‌ارزش است و مردان باید از آنها دوری جویند، شاید دلیل این نگاه منفی سنایی به دوران کودکی، این است که دوران کودکی از نظر او، نماد از دورانی که افراد دست به سیر و سلوک نزده و به کمال نرسیده‌اند. سنایی، شناخت درستی از کودکان و روانشناسی آنها دارد، می‌داند که کودکان شیفته بازی هستند، به رنگ‌ها توجه ویژه دارند و نازپرورده هستند، اما به سبب اینکه تعلقات دوران کودکی در شعر او، نمادی از دنیا و مظاهر آن قرار گرفته، نگاهش نسبت به آنها منفی است. به باور او، افرادی که بزرگ شده، اما هنوز ترک تعلق نکرده و دنیا را نشناخته‌اند، کودک هستند، چنان که او، از پیران زمانه خود انتقاد می‌کند و آنها را در بی‌خردی مانند کودکان می‌داند:

همه پیران این زمانه‌ی بد

همچو طفلند خرد و ساده خرد

(سنایی، ۱۳۸۷: ۵۱۸)

به اعتقاد وی، کودکان شیفته ظواهر و رنگ‌ها می‌شوند نه مردان، البته در کلام او، رنگ و ظواهر رمزی از زیبایی‌های دنیوی و هر آنچه است که انسان در این جهان به آن دل بسته باشد:

کودک از زرد و سرخ بشکيبد

رد را زرد و سرخ نفریبد

(همان: ۱۷۵)

جنبه عقلانی و اجتماعی کودک

یکی از جنبه‌های کودک که شاعران به آن توجه داشته‌اند، جنبه عقلانی و اجتماعی آنهاست. «آن گونه از فعالیت‌های فرد که مربوط با ادراک و فهم، تشکیل مفاهیم و بررسی معانی کلی، تفکر و تعقل و پیش‌بینی و استنتاج و تعیین هدف و انتخاب وسیله و اقدام به حل مسائل است، جزء جنبه عقلانی شخصیت او قرار دارد.» (شریعت‌مداری، ۱۳۸۵: ۱۰۹) جنبه عقلانی کودک در زمینه اجتماعی رشد می‌کند و ادامه زندگی انسان جزء در جامعه جریان پیدا نمی‌کند، به همین سبب هدف‌های تربیتی و روش‌های تعلیماتی مختلفی برای کودکان در نظر گرفته می‌شود. (همان: ۱۱۳) شاعران مورد بررسی نیز به جنبه‌های مختلف عقلانی و تربیتی کودکان توجه نشان داده‌اند.

تعلیم و تربیت کودک

یکی از مسائل مهمی که در شعر این شاعران مطرح شده، بحث تعلیم و تربیت کودکان است. آنها هم به بحث نظری درباره نحوه تعلیم و تربیت کودکان پرداخته‌اند و هم به مدرسه رفتن کودک و مسائل مربوط به آن دست‌مایه‌ای شده است تا در تصاویر شعری خود برای تعلیم مباحث اخلاقی و عرفانی مورد نظر از آن استفاده کنند.

از نظر سنایی، همان‌گونه که در تعلیم و تربیت کودک، ابتدا باید از شیوه تشویق و بعد تنبیه استفاده کرد، سالکان راه طریقت نیز ابتدا باید نفس را به بهشت نوید و سپس به دوزخ تهدید

این شاعر عارف، بستر و خواب را متعلق به کودکان می‌داند واز مردان می‌خواهد که از این نوع کارها دوری جویند:

کودکان راست فرش و بستر و خواب
مرد را ذوالفقار همچون آب

(همان: ۱۹۹)

از نظر وی، دعا، تعویذ و نازپروردگی مناسب کودکان است:

حرز و تعویذ و سایه‌ی خانه
بابت کودک است و دیوانه

(همان: ۴۲۴)

و بازی نیز مخصوص کودکان و مردان را با آن کاری نیست:

لعب و بازی برای کودک راست
مرد بالاعبی یاید راست

(همان: ۳۰۳)

سنایی، برای گذر از دوران کودکی و رسیدن به دورهٔ مردی، سفر را توصیه می‌کند. از نظر او، کسانی که هنوز به سفر نپرداخته‌اند، کودکانی بیش نیستند:

تاسمندت هنوز بر در ست
سابه‌ی اقبات بر سر تست
کودکی، در سفر تو مرد شوی
رنجه ار راه گرم و سرد شوی

(همان: ۳۴۵)

در اشعار مورد بررسی، شاعران به جنبه‌های مختلف مسائل کودکان توجه نشان داده‌اند و هر کدام از این جنبه‌ها، در شعر آنها حالت نمادین یافته است.

است، چرا که اگر کودک در کاهلی کردن اختیاری نداشته باشد، هرگز معلم او را تنبیه نمی‌کند: اوستادان، کودکان را می‌زنند آن ادب سنگ سیه را کی کنند

(همان: ۷۳۴)

وی، بیان می‌کند همان‌گونه که اگر کودک با معلم خود جدال کند، به ضرر خود کودک است، دشمنی خلق با پیامبر نیز هیچ‌گونه زبانی را متوجه پیامبر نمی‌کند؛ بلکه زیان این دشمنی به خود آن افراد می‌رسد:

گر شود بیمار دشمن با طیب
ور کند کودک عداوت با ادیب
در حقیقت رهزن راه خودند
راه عقل و جان خود را خود زدند
مانع خویشند جمله‌ی کافران
از شعاع جوهر پیغمبران

(همان: ۱۸۰)

مولانا، علت به زور رفتن کودکان به مکتب را این می‌داند که از فواید به مکتب رفتن آگاه نیستند:

کودکان را می‌بری مکتب به زور
آنکه هستند از فواید چشم کور
می‌رود کودک به مکتب پیچ پیچ
چون ندید از مزد کار خود هیچ

(همان: ۴۵۹)

در صورتی که کودک از مزایای رفتن به مکتب آگاه شود، با شور و شوق این کار را انجام می‌دهد:

چون شود واقف، به مکتب می‌دود
جانش از رفتن شگفته می‌شود

(همان: ۴۵۹)

کنند. (سنایی، ۱۳۸۷: ۹۳) انسان در راه شناخت، فقط می‌تواند آن چیزی را بیاموزد که خداوند به او آموخته، همانند کودکی که تنها آن چیزی را می‌تواند بخواند که استاد به او یاد داده است:

هر چه استاد نبشت و براند
طفل در مکتب آن تواند خواند

(همان: ۹۹)

از نظر او، دین در زمان پیامبر همچون طفلی بود که مورد پرورش پیامبر قرار گرفت:

چون در آمد به مرکز سفلی
گفت دین را هنوز تو طفلی
دایگی کرد دین یزدان راؤ
تا پیرورد نور ایمان را

(همان: ۱۳۷)

مولانا نیز به مسائل تربیتی کودکان نظر داشته است. از نظر او، موضوع مهم در تربیت کودکان، این است که باید با کودکان با زبان خودشان سخن گفت و برای تربیت آن‌ها از شیوه تشویق استفاده کرد:

چونکه با کودک سر و کارم فتاد
هم زبان کودکان باید گشاد
که برو کتاب، تا مرغت خرم
یا مویز و جوز و فسق آورم

(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۶۶)

رفتن کودک به مکتب‌خانه نیز در تصاویر بسیار زیادی از شعر این شاعر نقش داشته است. مولانا، برای اثبات اختیار داشتن انسان به کتک خوردن کودک در مکتب‌خانه اشاره می‌کند. او، از کتک خوردن کودکان به وسیله معلمان در مکتب-خانه نتیجه می‌گیرد که انسان صاحب اختیار

زبان‌آموزی کودکان از طریق مادر صورت می‌گیرد و زبان آموزی مؤمنان نیز همچون کودکان از حق است:

أذن مؤمن وحی ما را واعی است
آنچنان گوش‌قرین داعی است
همچنان که گوش طفل از گفت مام
پر شود، ناطق شود او در کلام

(همان: ۵۸۳)

میزان شناخت و عقل کودک

یکی از ویژگی‌های برشمرده شده برای کودکان، نادانی و ناقص‌العقل بودن است، چنانکه افلاطون کودکان را افرادی ناقص‌العقل توصیف می‌کند: «اینان از همان روز که به دنیا می‌آیند، دارای قوه خشم هستند و حال آنکه بعضی از آنها هرگز صاحب عقل نمی‌شوند و دیگران هم اکثر مدت‌ها طول می‌کشد تا دارای این قوه شوند.» (افلاطون، ۱۳۸۳: ۲۵۳-۲۵۲) در زبان و ادب فارسی نیز توجه به ویژگی جهل و نادانی کودک بیش از توجه به دیگر ویژگی‌هاست. (شاه‌آبادی، ۱۳۸۲: ۹۷) از نظر شاعران مورد بررسی نیز عقل کودکان ناقص است، به همین دلیل آنها را نادان فرض کرده و در دیوان این شاعران نمادی از نادانان هستند. در کلام سعدی، بیش از هر چیزی کودک و دوران کودکی، نمادی از نادانان و دوران نادانی است. سعدی، در این اثر بیشتر افراد را نادان فرض کرده و حرکت شخصیت‌های حکایت‌هایش از نادانی به سمت دانایی است، بنابراین کودک و حکایت‌های دوران کودکی بهترین

او در تشبیهی، اهل تقلید را کودکانی می‌داند که از منفعت به مکتب رفتن بی‌خبر هستند و باید آنها را به زور به مکتبخانه الهی برد، برخلاف کودک آگاه - نمادی از اولیای الهی - که خود طالب رفتن به مکتب خانه الهی هستند:

هر مقلد در ایپن ره نیک و بد
همچنان بسته به حضرت می‌کشند
می‌شکنند این راه را پیکاروار
جز کسانی واقف از اسرار کار

(همان: ۴۵۹)

مولانا، بیان می‌کند کودکان مکتب‌خانه در یک سطح نیستند و از این مسئله استفاده می‌کند تا نشان دهد انسان‌ها و ملایی نیز با هم همپایه نیستند:

خود ملایک نیز ناهمتا بدند
زین سبب بر آسمان صف صف شدند
کودکان گر چه به یک مکتب‌درند
در سبق هر یک ز یک بالاترند

(همان: ۵۴۵)

همچنین کودکی در شعر او، نماد از دورانی است که انسان به وصال معشوق نرسیده است. عاشق، در این دوره به دلالت و نامه نیاز دارد و کودک به تعلیم، اما در دوران مردی که نمادی از دوران وصال است، دیگر واسطه‌ها حذف می‌شود:

چونکه با معشوق گشتی همنشین
دفع کن دلالگان را بعد از این
هر که از طفلی گذشت و مرد شد
نامه و دلالت بر وی سرد شد

(همان: ۵۴۷)

ابزاری هستند که می‌توانند این موضوع را در ذهن خواننده ملموس جلوه دهند. در بوستان، کودکان شخصیت‌های نادان حکایت‌ها هستند، نمونه آن دختری است که پدرش را سگی گزیده و او، از پدرش می‌خواهد که پای سگ را می‌گزید.

در بیت:

اگر کوتاهی پای چوبین مبند
که در چشم طفلان نمایی بلند

(همان: ۱۴۲)

طفلان نمادی از افراد نادان قرار گرفته‌اند که نمی‌توانند حقیقت را کشف و به اصل موضوع پی ببرند. سعدی، برای اینکه حقیقت ماندی گفتار خود را بیشتر کند، معمولاً خاطره‌هایی از دوران کودکی خود را به شکل حکایت بیان می‌کند. روزی پدر برای او لوح دفتر و انگشتی می‌خرد، اما فردی با دادن خرما انگشت را از او می‌گیرد. در این حکایت سعدی، کودک را نمادی از افراد نادانی می‌داند که ارزش عمر را نشناخته و آن را در بطلالت به سر برده‌اند:

چو نشناسد انگشتی طفل خرد
به شیرینی از وی توانند برد
تو هم قیمت عمر نشناختی
که در عیش شیرین برانداختی

(همان: ۱۸۹)

از نظر سنایی، کسانی که دنیای همچون مار را نشناخته‌اند، مانند کودکان هستند که هیچ شناختی از جهان ندارند:

طفل چون زهر مار کم داند
نقش او را تتی تتی خواند
همه اندرز من به تو این است

که تو طفلی و خانه رنگین است
(سنایی، ۱۳۸۷: ۳۱۲)

کسانی که نمی‌دانند زمانه به کسی رحم نمی‌کند و امنیت آن ناپایدار است، طفلی بیش نیستند:

چون من و چون تو صد هزاران کشت
ناشده سرخ یک سر انگشت
تو در این راه کودکی و طفلی
نه شراب مروقسی ثفلی

(همان: ۳۴۳)

کودک همچنین نمادی از افرادی است که گرفتار هواجس نفسانی‌اند و از نعمت عقل محروم هستند:

تا هوا خواهی و هوا داری
کودکی کن نه مرد این کاری

(همان: ۱۱۷)

از نظر مولانا، عقل انسان‌ها در فطرت با هم متفاوت است و از اهل اعتزال به خاطر اینکه معتقد به عدم تفاوت بین عقول در زمان کودکی-اند، انتقاد می‌کند. دلیل مولانا، این است که ممکن است کودک تدبیر و اندیشه‌ای داشته باشد که پیران بویی از آن نبرده باشند:

بر خلاف قول اهل اعتزال
که عقول از اصل دارند اعتدال
تجربه و تعلیم بیش و کم کند
یکی را از یکی اعلم کند
باطل است این، زان که رأی کودکی
که ندارد تجربه در مسلکی
بر دمید اندیشه‌ای ز آن طفل خرد
پیر با صد تجربه بویی نبرد

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۴۶)

همان‌گونه که کودکان نسبت به ماهیت بسیاری از امور شناخت ندارند، انسان‌های بزرگسال نیز از ماهیت اوصاف خداوند بی‌خبرند:

هیچ ماهیات اوصاف کمال
کس نداند جز به آثار و مثال
طفل ماهیت نداند طمّث را
جز که گویی: هست چو حلوا تو را

(همان: ۴۲۴)

صورت‌گرایی کودک

یکی از ویژگی‌های کودک، این است که بیشتر به ظاهر امور توجه می‌کند تا به باطن آنها. این موضوع دستمایه‌ای برای شاعران شده است تا کودکان را از این جهت نمادی از افراد ظاهربین قرار دهند. مولانا کسانی را که به ظاهر امور توجه می‌کنند، مانند کودکان، ظاهربین می‌داند:

صوفی! آن صورت‌پنندار ای عزیز
همچو طفلان، تا کی از جوز و میز

(همان: ۱۶۰)

انسان‌های شیفته به نقش و نگارهای دنیوی همچون کودکان‌اند که عاشق ظاهر اشیاء هستند:

پس نکو گفت آن حکیم کامیار
که تو طفلی خانه پر نقش و نگار
افتخار از رنگ و بو و از مکان
هست شادی و فریب کودکان

(همان: ۵۶۶)

کودک در شعر مولانا همچنین نماد از افرادی قرار گرفته است که در بند صورت مانده‌اند و

مولانا، کودکان را نمادی از انسان‌هایی می‌داند که تنها متوجه این دنیا هستند و در تقابل آنها افرادی‌اند که دارای عقل‌اند:

کودکان خندان دانایان ترش
غم جگر را باشد و شادی ز شش
چشم کودک، همچو خر در آخر است
چشم عاقل در حساب آخر است

(همان: ۴۲۸)

وی، عقل همه انسان‌ها را مانند کودکان ناقص وصف می‌کند، چرا که عقل انسان‌ها در شناخت مسائل، محدود است:

عقل جزوی همچو برق است و درخش
در درخشی کی توان شد سوی و خش
برق عقل ما برای گریه است
تا بگرید نیستی در شوق هست
عقل کودک گفت بر کتاب تن
لیک نتواند به خود آموختن

(همان: ۵۹۴)

کودکان از حالات عقل و کاربردهای آن بی‌خبر هستند:

گر نیند کودکی احوال عقل
عاقلی هرگز کند از عقل نقل

(همان: ۷۶۹)

سالکان مبتدی از نظر فکر و اندیشه نیز مانند کودکان هستند که به پیر برای هدایت خود نیاز دارند:

طفل ره را فکرت مردان کجاست؟
کو خیال او و کو تحقیق راست

(همان: ۶۶۶)

قدمی به سوی معنا بر نمی‌دارند. مرد نیز نماد از کسان است که به ظواهر امور توجه‌ای ندارند:

صوفی! آن صورت مپندار ای عزیز!
همچو طفلان تا کی از جوز و مویز؟
جسم ما جوز و مویز است، ای پسر!
گر تو مردی، زین دو چیز اندر گذر

(همان: ۱۶۰)

ابجد و هوّز چه فاش است و پدید
بر همه طفلان و معنی بس بعید

(همان: ۱۰۳)

بخشش‌های کودکانه

از دیگر ویژگی‌های کودکان که شاعران به آن توجه کرده‌اند، بخشندگی آن‌هاست. از ویژگی‌های کودکان است که وقتی چیزی را به کسی ببخشند دوباره از او پس می‌گیرند. از نظر سنایی، فلک نیز کودکی است که هر چه بدهد، به زودی پس می‌گیرد:

در سخاوت به کودکان ماند
بدهد زود و زود بستاند
خود بخندد به تو سپارد ساز
خود بگیرد ز تو ستاند باز
زود بخش و سبک ستان فلکست
پیر با طبع کودکان فلکست

(سنایی، ۱۳۸۷: ۳۱۸)

براساس نظر مولانا، مردم دنیا همچون کودکان هستند. کودکان تا زمانی که چیز بهتری نیابند آن چه را که در دست دارند، از دست نمی‌دهند:

تا نبیند کودکی که سیب هست
پیاز گنده را ندهد ز دست

(مولوی، ۱۳۸۴: ۴۱۴)

از نظر او، کار مردم دنیا نیز بر این اساس است:

این همه بازار بهر این غرض
بر دکان‌ها شسته بر بوی عوض
بی طمع نشنیده‌ام از خاص و عام
من سلامی ای برادر و السلام

(همان: ۴۱۴)

جنبه جسمانی کودک

از دیگر جنبه‌های کودک که در شعر این شاعران به آن توجه شده است و در تصاویر زیادی نقش دارد، جنبه جسمانی کودک است:

حالت جنینی و تولد کودک

مولانا، جنین در شکم مادر را نمادی از عامه مردم قرار داده است. همان گونه که جنین دنیای بیرون از شکم مادر را منکر است، عامه نیز از عالم معنا بی‌خبراند:

این شاعر، همچنین برای روشن کردن رابطه جوهر با عرض از تمثیل نکاح زن و تولد فرزند استفاده می‌کند. از نظر او، نکاح زن عرض است و تولد فرزند جوهر:

آن نکاح زن عرض بد شد فنا
جوهر فرزند حاصل شد زما

(همان: ۱۸۶)

روح انسان تا زمانی که در این دنیا به سر می‌برد، همچون طفل در شکم مادر، و مرگ در این دنیا همچون تولد است:

تن چو مادر، طفل جان را حامله

مرگ، درد زادن است و زلزله

(همان: ۱۳۲)

از نظر او، توبه‌کاران نیز وضعیتی مانند طفلان تازه از شیر بازگرفته دارند. آنها نیز باید با صبر کردن خود را از کارهای که در گذشته انجام می‌دادند، منع کنند:

تو نیز ای که در توبه‌ای طفل راه
به صبرت فراموش گردد گناه

(همان: ۱۷۲)

از نظر مولانا، انسان‌های مؤمن نیازی به دیدن معجزه از پیامبران ندارند، چرا که برای افراد آگاه از حق، دیدن پیامبر خود برای آنها معجزه است. او، برای باورپذیر کردن این اندیشه خود به شیرخواری کودک از مادر استفاده می‌کند که کودک برای شیر خوردن، از مادر خود دلیل و برهان نمی‌خواهد:

یا به طفل شیر مادر بانگ زد
که: بیامن مادرم هان ای ولد
طفل گوید: مادرا حجت بیار
تا که با شیرت بگیرم من قرار؟
در دل هر امتی کز حق مزه ست
روی و آواز پیمبر معجزه ست

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۷۹)

همچنین در مثنوی، شیر و پستان مادر، نمادی از حجاب‌های دنیوی است، طفل نمادی از خلق گرفتار در تعلقات دنیوی‌اند و از شیر بازگرفتن و به پستان رفتن کودک بیانگر رفع حجاب و رسیدن به نعمت‌های الهی و دایه، مظهر پیر است:

دایه‌ای کو طفل شیر آموز را
تا به نعمت خوش کند پدوز را
گر ببندد راه آن پستان براو

تغذیه و شیر خواری کودک

سعدی حکایت می‌کند: روزی زنی از شوهر سرهنگ خود می‌خواهد که برای تأمین معاش فرزندانش به قصر برود تا چیزی برای خوردن آنها بیابد. سرهنگ، در پاسخ می‌گوید پادشاه روزه است و امروز، از خوان او نصیبی نمی‌توان یافت. زن، زبان به شکوه می‌گشاید و می‌گوید که افطار این پادشاه عید طفلان ماست. در این حکایت، براساس بیت‌های آخر می‌توان گفت کودک، نمادی از افراد درمنده و نیازمند به دارایان است:

که از این روزه گویی چه خواست؟
که افطار او عید طفلان ماست
مسلم کسی را بود روزه داشت
که درنده‌ای را دهد نان چاشت

(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۴)

و پادشاه نماد افراد ثروتمندی است که می‌توانند نیاز درمندگان - کودکان - را برآورده سازند.

این شاعر، بیان می‌کند که بعد از چند صبحی شیر نوشیدن، دایه کودک را از شیر باز می‌گیرد و او برای این کار، از ماده صبر استفاده می‌کند:

به خونش برده داندان چو نیش
سرشته در او مهر خونخوار خویش
چو بازو قوی کرد و دندان ستبر
براندایدش دایه پستان به صبر
چنان صبرش از شیر خامش کند
که پستان شیرین فرامش کند

(همان: ۱۷۲)

برگشاید راه صد بستان بر او

(همان: ۳۲۵)

«فطام در لغت به معنی از شیر بازگرفتن و در اصطلاح‌های صوفیانه کنایه است از انقطاع از عادت‌ها و اخلاق زشت و کف نفس از شهوت‌های جسمانی و تجدید حیات روحانی که در واقع با ولادت ثانیه و حیات دوم متحد می‌شود.» (همایی، ۱۳۵۶: ۲۷۳) در ابیات زیر نیز از شیر باز گرفته شدن کودک نمادی از ترک تعلقات دنیوی و در پناه حق قرار گرفتن است:

شیرخواره چون ز دایه بگسلد

لوت خواره شد مراو را می‌هلد

بسته‌ی شیر زمینی چو حبوب

جو فطام خویش از قوت القلوب

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۳۷)

محبت کودکان نسبت به دایه بدون غرض نیست و آنها دایه را فقط برای شیرش می‌خواهند:

این محب دایه لیک از بهر شیر

و آن دگر دل داده بهر این ستیر

طفل را ار حسن او آگاه نه

غیر شیر او را ازو دلخواه نه

(همان: ۴۶۰)

طفل در این اشعار، مظهر اهل تقلید و کسان است که به خداوند از روی غرض محبت می‌کنند. در ابیات زیر نیز مولانا فکر افراد مقلد را در حد و اندازه فکر کودکان می‌داند که تنها در فکر شیر و دایه هستند:

فکر طفلان دایه باشد یا که شیر

یا مویز و جوز یا گریه و نفیر

آن مقلد هست چون طفل علیل

گر چه دارد بحث باریک و دلیل

(همان: ۶۶۶)

در اشعاری دیگر، کودک نماد از افراد ابله‌ی است که تنها حرص خوردن دارند، افرادی گرفتار نفس که تا وقتی به مشکلی برنخورند، متنبه نمی‌شوند:

تا به دیوار بلا ناید سرش

نشنود پند دل آن گوش کرش

کودکان را حرص گوزینه و شکر

از نصیحت‌ها کند دو گوش کر

چون که درد دنبالش آغاز شد

در نصیحت هر دو گوشش باز شد

(همان: ۶۹۶)

انسان‌های که تنها به فکر تن خود هستند، همانند کودکانی‌اند که تنها به جوز و مویز می‌اندیشند. مردان، نماد از افرادی‌اند که اهل دانشند و از نعمت عقل برخوردار هستند:

کودکی گیرد پی جوز و مویز

پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز

پیش دل جوز و مویز آمد جسد

طفل کی در دانش مردان رسد

(همان: ۷۴۶)

از نظر مولانا، جان همچون کودکی است که باید او را از شر هوا و هوس‌های شیطانی باز داشت تا به تواند بعد از آن قرین حق شود:

طفل جان از شیر شیطان باز کن

بعد از آتش با ملک انباز کن

(همان: ۶۳)

کسانی که هنوز ترک تعلق نکرده‌اند، در راه رسیدن به حق مانند طفلی هستند که نمی‌تواند راه برود:

کوشش از تن کشش ز جان خیزد
چشش از ترک این و آن خیزد
تا ابد با قدم حدث طفل است
وان که صافی برون ازین ثقل است

(همان: ۷۶)

اشخاصی که به شناخت حق نرسیده‌اند و گرفتار حیات دنیوی هستند، عذرشان پذیرفته است، چرا که کودکان راهند و از راه حق بسیار دور هستند:

کودکی تو هنوز معذوری
زین طریق دقیق بس دوری

(همان: ۸۷)

طفل زمانی که نمی‌تواند حرکت کند، پدر او را برگردن می‌گذارد و مورد عنایت خودش قرار می‌دهد. در ابیات زیر از مثنوی، این دوران، نمادی از هنگامی است که جان بشر هنوز گرفتار تعلقات دنیوی نشده و مورد رحمت حق است:

طفل تا گیرا و تا پویا نبود
مرکبش جز گردن بابا نبود
چون فضولی گشت و دست و پا نمود
در عنا افتاد و کور و کبود
جان‌های خلق پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر وفا

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۶)

ناتوانی کودک

کودک در جریان رشد خود می‌آموزد که چگونه راه برود. ابتدا چانه را بالا می‌گیرد، بعد سینه را از زمین بلند می‌کند، با کمک دیگران بر روی پاهای خود می‌ایستد، دست به دیوار می‌گیرد و سرانجام خود می‌تواند به راحتی راه برود. برخی از این حالت‌ها، در تصاویر شعری سعدی، سنایی و مولانا به کار گرفته شده است. سعدی، بیان می‌کند همان گونه که کودکان، موقع راه رفتن دست به دیوار می‌گیرند تا بتوانند بر روی پاهای خود بایستند، سالکان نیز برای طی طریق حق، نیاز به دیواری دارند، دیوار آنها در این راه، پیران و مشایخ طریقت هستند:

مردان به قوت ز طفلان کمند
مشایخ چو دیوار مستحکمند
بیاموز رفتار ازان طفل خرد
که چون استعانت به دیوار برد

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۹۲)

در حدیقه، نیز سنایی برای بیان حال کسانی که در طی طریق هیچ کاری نکرده‌اند و فقط مدعی هستند، از نماد کودک استفاده می‌کند که هنوز به راه نیفتاده است. همچنین کودک، نماد از کسانی است که در راه عشق فقط ادعایی دارند، اما هنوز در این راه، گامی نگذارده‌اند:

کانکه در عشق شمع ره باشد
همچو شمع آتشین کله باشد
کودکی رو ز دیو چشم بیوش
طفل راهی تو شوز خود خاموش

(سنایی، ۱۳۸۷: ۲۳۸)

مادران، همواره مراقب کودکان خود هستند و آنها را از خطراتی که تهدیدشان می‌کند، دور نگه می‌دارند. نه طفلی کز آتش ندارد خیر
نگه داردش مادر مهرور

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

این موضوع برای سعدی دست‌مایه‌ای شده است تا مردان حق را به کودکان تشبیه کند و کودک، رمزی از ابدال و مادر نمادی از خداوند است. همان گونه که مادران مواظب کودکان خود هستند و آنها را از خطرهای دور می‌سازند، خداوند نیز مراقب اولیای الهی است:

نه طفلی کز آتش ندارد خیر
نگه داردش ما در مهرور؟
پس آنان که در وجد مستغرقند
شب و روز در عین حفظ حقند
نگه دارد از تاب آتش خلیل
چو تابوت موسی ز غرقاب نیل

(همان: ۱۰۹)

سعدی برای اینکه ضرورت تمسک به پیر را برای سالک نشان دهد، حکایتی از دوران کودکی خود بیان می‌کند. روزی سعدی با پدر به بازار می‌رود و به علت بازی گوشی گم می‌شود؛ به همین سبب به گریه و زاری می‌پردازد:

همی یادم آید ز عهد صغر
که عیدی برون آمدم با پدر
به بازیچه مشغول مردم شدم
در آشوب خلق از پدر گم شدم
برآوردم از بی قراری خروش
پدر ناگهانم بمالید گوش

(همان: ۱۹۱)

از دیگر صفت‌های به کار رفته برای کودک در شعر سعدی، خصوصیت ناتوانی آنهاست. وی از طریق تشبیه و استعاره به این ویژگی توجه داشته است. در بیت زیر کودکان، نمادی از ضعیف‌ترین افراد هستند:

مزن بانگ بر شیرمردان درشت
چو با کودکان بر نیایی به مش

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۳)

در بیت:

یکی طفل برگردد از رخس بند
نیاید به صد رستم اندر کمند

(همان: ۱۵۴)

طفل نمادی از انسان‌های ناتوانی است که ممکن کارهایی انجام بدهند که رستم نمادی از زورمندترین و تواناترین افراد نیز نتواند کار آنها را دوباره اصلاح کند.

سعدی، برای متنبه ساختن بزرگسالان آنها را به یاد دوران کودکی می‌اندازد. دورانی که هیچ قدرتی از خود نداشتند و خداوند آنها را در شکم مادران‌شان حفظ می‌کرد. دوران بزرگسالی نیز چنین است و اگر انسان موفق به انجام کاری می‌شود، به توفیق حق است:

نه طفل زبان بسته بودی ز لاف؟
همی روزی آمد به جوفش ز ناف

(همان: ۱۷۲)

از نظر سنایی، دنیاپرستان از جهت ضعف و نادانی مانند کودکان هستند:

مرد دنیاپرست از این سانسست
همچو کودک ضعیف و نادان است

(سنایی، ۱۳۸۷: ۲۰)

مراقبت از کودک

بانگ زد آن طفل کانی لم امت
اندرا ای مادر! اینجا من خوشم
گر چه در صورت میان آتشم
چشم بند است آتش از بهر حجاب
رمت است این سر برآورده ز جیب
اندرا مادر! بین برهان حق
تا بیبی عشرت خاصان حق

(همان: ۳۱)

در ابیات:

بینی طفلی بمالد مادری
تا شود بیدار، وا جوید خوری
کو گرسنه خفته باشد بی خبر
و آن دو پستان می‌خلد از بهر دَرّ

(همان: ۱۶۵)

مادر نمادی از حق و کودک نمادی از خلق
است. معمولاً مادران به دلیل ناتوانی کودک،
اسباب مورد نیاز او را فراهم می‌سازند:

طفل را چون پا نباشد مادرش
آید و ریزد وظیف بر سرش

(همان: ۳۴۳)

در بیت مذکور، طفل نمادی از افراد ناتوانی
است که نیازهایشان توسط دیگران رفع می‌شود.
اولیای الهی نیز حالتی همچون کودکان دارند.
مادران چنانچه کودکان را کتک بزنند یا تشویق نمایند،
طفل روی برنمی‌گرداند، اولیای الهی نیز در صورت
قهر یا لطف خداوند حرکت‌شان به سوی اوست:

مادرش گر سیلی بر وی زند
هم به مادر آید و بر وی تند
خاطر تو هم ز ما، در خیر و شر

از نظر وی، سالکان راه طریقت نیز وضعیتی
مانند شخصیت کودک این حکایت دارند. آنها، در
طی طریق به کسی نیاز دارند تا آنها را در راه
نرفته هدایت کند و به سر منزل مقصود برساند:

بتنها نداند شدن طفل خرد
که نتواند او راه نادیده برد
تو هم طفل راهی به سعی ای فقیر
برو دامن راه دانان بگیر

(همان: ۱۹۱)

کودکان، در سنین آغازین زندگی نیاز به
مراقبت ویژه به خصوص از جانب والدین‌شان
دارند. این موضوع در اشعار مولانا حالت نمادین
به خود گرفته است. کودک در برخی از اشعار
مولانا، نمادی از اولیای الهی است، همان گونه که
کودکان تحت مراقبت والدین خوداند، ابدال نیز
در پناه حمایت حق هستند:

گفت: اطفال من اند این اولیا
در غریبی، فرد از کار و کیا
پشت دار جمله عصمت‌های من
گویا هستند خود، اجزای من

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۹۵)

در حکایتی که جهودی فرزند زنی را در آتش
می‌افکند، کودک نمادی است از افرادی که مورد
رحمت خداوند هستند؛ وی بیان می‌کند مانند این
کودک، خداوند از افراد خاص خود به هر نحوی
که باشد، مراقبت می‌کند و دشمنان حق نمی‌توانند
به آنها آسیبی برسانند:

طفل از او بستد در آتش در فگند
زن بترسید و دل از ایمان بکنند
خواست تا او سجده آرد پیش بت

التفاتش نیست جاهای دگر

(همان: ۵۷۹)

عالم طبع و وهم و حس و خیال
همه بازیچه‌اند و ما اطفال
این همه نقش دانی از پی چیست
تا به معنی رسی بدانی زیست
تا چو شد مرد و چشم او شد باز
آید از نقش‌ها به معنی باز

(همان: ۳۳۵)

در شعر سنایی، بازی‌های دوران کودکی
نمادی از سرگرمی‌های دنیوی قرار گرفته است.
او، انسان‌های غافل و مشغول به نعمت‌های دنیوی
را مانند کودکان سرگرم گوز بازی می‌داند:

راز دل هر دو بر تو بنموده
تو به غفلت ز هر دو نشنوده
مانده اندر غرور او شب و روز
همچو آدینه کودکان از گوز

(همان: ۳۱۴)

به باور او، کسی که هنوز به شناختی از این
عالم نرسیده و در راه حق گام نزده است، طفلی
که گرفتار بازی‌های دنیوی، کبر و نخوت است:

تو ندانی ز حال عالم راز
از بلا عافیت ندانی باز
تو حقیقت نه مرد این راهی
طفل راهی ز ره نه آگاهی
کودکی رو به گرد بازی گرد
به بر کبر و بی یازی گرد

(همان: ۹۲)

مولانا نیز بازی را مخصوص کودکان می‌داند
و از نظر او، تنها کودکان شیفته بازی هستند:

کودکان چون نام بازی بشنوند
جمله با خر گور هم تگ می‌دوند

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۰۹)

بازی‌های کودک

یکی از مسائل مهم تربیتی کودکان، مسئله بازی
است. بازی در زندگی کودکان نقش مهمی دارد و
در رشد و تکامل کودکان بسیار مؤثر است. بازی
می‌تواند که به رشد جسمانی، شناختی، زبانی،
عاطفی و اخلاقی کودکان کمک کند. (شریدان،
۱۳۸۲: ۱۷-۱۸) همچنین «طفل چه در بازی فردی
و چه در بازی جمعی سرگرم تمرین نقش‌هاست.
خود را در نقش‌های مختلف قرار داده و سعی
دارد ادای آن نقش را درآورد که این خود وسیله-
ای برای تمرین فعالیت‌های اوست و حتی بعدها
می‌تواند زمینه‌ساز رشد و فعالیت او باشد.»
(قائمی، ۱۳۸۴: ۱۹۲) سنایی با این نگرش به
بازی‌های کودکان می‌نگرد. او، هدف بازی‌های
دوران کودکی را آن می‌داند که کودک را برای
زندگی در بزرگسالی آماده می‌کند:

طفل دکانک از پی آن کرد
تا به دکان رسد چو گردد مرد

(سنایی، ۱۳۸۷: ۳۳۵)

از نظر سنایی، هدف زندگی انسان‌ها گذر از
صورت و رسیدن به عالم معناست. طبع، هوا و
هوس همه مانند بازی هستند و انسان‌ها، کودک و
هوا و هوس‌ها، برای این است تا فرد از ظواهر
بگذرد و به معنا و باطن چیزها پی ببرد:

مولانا، حکایتی را بیان می‌کند که در آن کودکان برای بازی دکان ایجاد می‌کنند و به کسب و کار می‌پردازند. اجزای حکایت، همان گونه که مولانا رمزگشایی می‌کند، حالت نمادین دارد. کودک، مظهر افرادی است که به مشاغل دنیوی سرگرم هستند، از کار جهان دیگر بی‌خبراند و کسب و کار آنها نمادی از کارهای دنیوی است که احتیاجات تن را برآورده می‌سازد:

کودکان سازند در بازی دکان
سود نبود جز که تعبیر زمان
شب شود، در خانه آید گرسنه
کودکان رفته، بمانده یک تنه
این جهان بازی گه است و مرگ شب
بازی گردی، کیسه خالی، پر تعب

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۴۳)

کودکان برای بازی گاهی در دامن خود سنگ جمع می‌کنند. مولانا برای آگاهاندن کسانی که گرفتار در مادیات دنیا هستند، می‌گوید که شما همچون آن کودکان هستید و این سیم و زرهایی که یافته‌اید، چیزی جز همان سنگ‌های بازی کودکان نیستند:

سنگ پر کردی تو دامن از جهان
هم ز سنگ سیم و زر چون کودکان

(همان: ۳۷۳)

کودکان هنگامی از این بازی‌ها دست می‌کشند و می‌فهمند این سنگ‌ها بی‌ارزش هستند که عقل آنها رشد بیابد. مردم نیز زمانی پی می‌برند به این که این سیم و زرها چندان ارزشی ندارند که عقل‌شان را به کار بیندازند:

کی نماید کودکان را سنگ، سنگ

او همچون سنایی، نگاه مثبتی به بازهای دوران کودکی ندارد و آن را نمادی از دنیا قرار داده است. بازی‌های دوران کودکی نمادی از دنیا و کودک بازی‌کننده، نمادی از دنیا پرستان است:

گفت دنیا لعب و لهو است و شما
کودکیت و راست فرماید خدا

(همان: ۳۱۱)

مولانا و سنایی، بیشتر به بازی‌های «بازی نمادی» کودکان توجه داشته‌اند. «بازی نمادی» به این معناست که چیزی را به جای چیز دیگر نشان دهند؛ مانند قرار دادن سفال به جای زر و چوب به جای اسب در بازی‌های کودکان. «بازی نمادی» که اوج آن در سن ۶-۵ سالگی است، نقش مهمی در زندگی کودک ایفا می‌کند؛ زیرا کودک همواره ناگزیر است که خود را با دنیای اجتماعی بزرگسالان که قواعد آن برای او قابل درک نیست، سازگار کند. (حجازی، ۱۳۸۷: ۶۰) همان طور که ذکر شد، خصوصیت بازی نمادی، این است که چیزی به جای چیز دیگر قرار می‌گیرد و براساس همین خصوصیت است که این نوع بازی‌ها در اندیشه عارفانی همچون مولانا و سنایی حالت نمادی یافته‌اند. این شاعران، برای بیان بی‌ارزشی مادیات دنیوی در برابر عالم معنا، از «بازی نمادها» استفاده کرده‌اند. از نظر آنها، خواسته‌های دنیوی در برابر خواسته‌های معنوی و داده‌های الهی مانند بازی‌های کودکانه هستند در برابر اصل این بازی‌ها که مربوط به دوران بزرگسالی است.

تا نگیرد عقل دامنشان به چنگ
پیر، عقل آمد، نه آن موی سپید
مو نمی‌گنجد در این بخت و امید

(همان: ۳۷۳)

در شعر مولانا، سفال بازی کودکان نمادی از
سیم و زرهای دنیوی است و از نظر او، زر واقعی،
زر الهی است که دل انسان به آن غنی می‌گردد:

وین دگر را صید می‌کن چون لثام
باز این را می‌هل و می‌جو دگر
اینست لعب کودکان بی‌خبر

(همان: ۶۳۲)

انسان‌های حریص نیز همچون این کودکانند:
حرص کارت را بیاراییده بود
حرص رفت و ماند کار تو کبود

(همان: ۵۱۳)

مولانا کودکان نی سوار را نمادی از افرادی
قرار داده است که گرفتار ظن خود شده‌اند و به
این افراد گوشزد می‌کند بدین وسیله نمی‌توان
طریق حق را طی کرد:

جمله‌شان گشته سواره بر نیی
کاین براق ماست یا دلدل پیی
همچو طفلان، جمله‌تان دامن سوار
گوشه‌ی دامن گرفته، اسب‌وار
از حق «ان الظن لایغنی» رسید
مرکب ظن بر فلک‌ها کی دويد
وهم و فکر و حس و ادراک شما
همچو نی‌دان مرکب کودک، هلا

(همان: ۱۲۹)

لعبت‌هایی که کودکان با آنها بازی می‌کنند،
نمادی از تصور، وهم و خیال است و کودک
نمادی از انسان‌های گرفتار وهم و خیال:

این تصور وین تخیل لعبت است
تا تو طفلی، پس بدانت حاجت است
چون زطفلی رست جان، شد در وصال
فارغ از حس است و تصویر و خیال

(همان: ۴۴۲)

کودکان اسفل‌ها را بشکنند
نام زر بنهند و در دامن کنند
اندر آن بازی، چو گویی نام زر
آن کند در خاطر کودک گذر
بل زر مضروب ضرب ایزدی
کو نگرده کاسد، آمد سرمدی

(همان: ۴۵۱)

در بیت زیر نیز خزف‌های کودکانه نمادی از
زر و زینت‌های دنیوی است:

وقت بازی کودکان را ز اختلال
می‌نماید آن خزف‌ها زر و مال

(همان: ۴۹۷)

کودکان از روی حرص سوار اسب چوبین
می‌شوند و خود را سوار می‌پندارند. هنگامی

حرص را کنار بگذارد، بر کار خود می‌خند:

کودکان را حرص می‌آرد غرار
تا شوند از ذوق دل دامن سوار
چون ز کودک رفت آن حرص بدش
بر دگر اطفال خنده آید

افرادی که شب و روز به دنبال تمنیات دنیوی
می‌دوند، کارشان همچون کودکان در حال بازی
هستند که چیزی نصیب‌شان نمی‌گردد:

آن یکی می‌گیر و آن می‌هل ز دام

تهدیدات کودکان

برخی از خطرهایی که زندگی کودکان را تهدید می‌کند، نیز مورد توجه مولانا قرار گرفته است. در مثنوی، در حکایتی زنی نزد حضرت علی (ع) می‌آید و به او می‌گوید فرزندش بر ناودان رفته است و هر لحظه ممکن که از آنجا به پایین بیفتد. آن حضرت به زن می‌گوید کودکی را بر بام ببر تا کودکت پیش او بیاید. «در این داستان منظوم به یکی از مقوله‌های مهم روانشناسی آموزشی اشاره شده است [...]». در روانشناسی کودک، آموختن از همسال یکی از بهترین گونه‌های آموزش به شمار می‌رود. کودک از همجنس و همبازی خود می‌آموزد و هنگامی که احساس می‌کند همبازی او چیزی می‌داند که خود نمی‌داند، می‌کوشد تا آن را فرا گیرد. (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۳) اجزای این حکایت نیز حالت نمادین یافته است: ناودان نمادی از زندگی دنیوی، افتادن رمزی از سقوط در زندگی دنیوی، کودک در حال افتادن، نمادی از انسان‌ها و کودک بر بام آورده، مظهري از پیامبرانی است که از طرف خداوند برای نجات انسان‌ها فرستاده می‌شود:

غزغان آمد به سوی طفل، طفل
وارهید او از فتادن سوی سفل
ز آن بود جنس بشر پیغمبران
تا به جنسیت رهند از ناودان

(همان: ۵۷۰)

جنبه‌های عاطفی کودکان

یکی از جنبه‌های کودک، مسائل عاطفی وی است که در ابتدا این تظاهرات عاطفی نمود سطحی

دارد و در ادامه از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار می‌شود. از جمله این حالات عاطفی شادی و مسرت است. «مسرت و پریشانی را عده‌ای از روانشناسان اولین تظاهر حالات عاطفی بچه‌ها می‌دانند.» (شریعتمداری، ۱۳۸۵: ۹۶) به نظر می‌رسد شاید به همین دلیل باشد که مولانا، در توصیف‌های که از کودکان می‌کند، آنها را شاد وصف کرده و غم را مخصوص بزرگان می‌داند. از نظر مولانا انسان باید از غم شاد باشد؛ چرا که غم سبب وصال می‌شود و نباید مانند کودکان بیهوده خوش بود، بنابراین در شعر او کسانی که بیهوده شادند، کودک هستند:

شاد از غم شو، که غم دام لقااست
اندرین ره سوی پستی ارتقااست
غم یکی گنجیست و رنج تو چو کان
لیک کی درگیرد این در کودکان

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۰۹)

از نظر او، غم و شادی کودکان به سبب این که دانشی ندارند، فاقد اعتبار است:
چو نباشد طفل را دانش دثار
گریه و خنده‌اش ندارد اعتبار

(همان: ۳۸۷)

در اندیشه مولانا، غم مخصوص افرادی است که اهل دانش هستند، عقل کاملی دارند و شادی متعلق به کودکان است، یعنی کسانی که اهل دانش و دانایی نیستند:

غم خور و نان غم افزایان مخور
زانکه عاقل غم خورد و کودک شکر

(همان: ۴۲۸)

خورده شدن حلوا، شیخ پول کودک حلوا فروش را پرداخت نمی‌کند، به همین سبب کودک شروع به گریه و زاری می‌کند تا این که صاحب مالی، پولی برای شیخ می‌فرستد و او، پول طلبکاران و کودک حلوا فروش را می‌پردازد. مولانا، از این حکایت نتیجه می‌گیرد هر کس بخواهد حاجتش برآورده شود، باید به درگاه خداوند مانند کودک حلوا فروش گریه و زاری کند:

تا نگرید کودک حلوا فروش
بحر رحمت در نمی‌آید به جوش
ای برادر! طفل طفل چشم توست
کام خود موقوف زاری دان درست
گر همی خواهی که آن خلعت رسد
پس بگریان طفل دیده بر جسد
(همان: ۱۶۸)

بحث و نتیجه‌گیری

در ادبیات کلاسیک، بخش خاصی به کودکان اختصاص داده نشده است، اما در این آثار، مسائلی مطرح شده که در شناخت نگاه گذشتگان نسبت به کودکان می‌تواند بسیار مفید واقع شود. مولانا ضمن اینکه معتقد است کودک از سرشت پاکی برخوردار است، دوران کودکی را دوران گذر به دوران بزرگسالی می‌داند. دورانی که خود به خود ارزشی ندارد و تنها مرحله گذر به دوران پختگی است. نکته قابل ذکر اینکه دوران کودکی در شعر او در تقابل با دوران بزرگسالی و دوران پختگی انسان‌ها قرار گرفته و این دوره در شعر او حالت نمادین یافته است. کودکی در شعر او، نمادی است از زمانی که انسان هنوز به سیر و

مولانا، به گریه کردن کودکان توجه داشته و برای بیان مفاهیم عمیق عرفانی خود از تمثیل گریه کردن کودک و شیر دادن مادر یا دایه استفاده کرده است. از نظر مولانا، برای این که دریای رحمت به جوش بیاید و انسان مورد رحمت حق قرار بگیرد، باید به درگاه حق گریه و زاری کرد، همان گونه که کودکان برای این که مادرشان به آنها شیر بدهند، گریه می‌کنند:

آفتاب عقل را در سوز دار
چشم را چون ابر اشک افروز دار
چشم گریان بیدت، چون طفل خرد
کم خور آن نان راه، که نان آب تو برد
(همان: ۶۲۲)

در تمثیلی دیگر در مثنوی، دایه یا مادر نمادی از خداوند و طفل نمادی از آن نیازهای که خداوند در وجود انسان پدید آورده و شیر مظهر لطف حق است:

زاری و گریه قوی سرمایه ایست
رحمت کلی قویتر دایه ایست
دایه و مادر بهانه‌جو بود
تا کی آن طفل او گریان شود
طفل حاجات شما آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید
(همان: ۲۲۰)

مولانا، در حکایتی بیان می‌کند صوفی بدهکاری به هنگام مرگ، طلبکارانش به دور وی حلقه زده بودند. در این بین کودکی حلوا فروش به نزدیک خانه او می‌آید. صوفی، به خادم خود دستور می‌دهد تا حلوای کودک را بخرد. خادم، حلوا را می‌خرد و بین طلبکاران تقسیم می‌کند. پس از

حجازی، بنفشه (۱۳۸۷). *ادبیات کودکان و نوجوانان*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

خسرونژاد، مرتضی (۱۳۸۴). «مفهوم کودکی و هدف ادبیات کودک». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. دوره بیست و دوم. شماره چهارم. (پیاپی ۴۵).

_____ (۱۳۸۳). *معصومیت و تجربه* (درآمدی بر فلسفه ادبیات کودک). تهران: نشر مرکز.

روزبه، محمدرضا (۱۳۸۸). *ادبیات معاصر ایران* (نثر). تهران: نشر روزگار.

سعیدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.

سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۷). *حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه*. تصحیح محمد روشن. تهران: نگاه.

شاه‌آبادی، حمیدرضا (۱۳۸۲). *مقدمه‌ای بر ادبیات کودک*. تهران: کانون پرورش فکری کودک و نوجوان.

شعاری‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۸۸). *روانشناسی رشد*. تهران: انتشارات اطلاعات.

شریدان، مری (۱۳۸۲). *بازی و رشد کودکان*. مترجم رضا توکلی و دیگران. تهران: رشد.

شریعتمداری، علی (۱۳۸۵). *روانشناسی تربیتی*. تهران: امیرکبیر.

قائمی، علی (۱۳۸۴). *نقش پدر در تربیت کودک*. تهران: انتشارات امیری.

محمدی، محمد هادی و قایینی، زهره (۱۳۸۴). *تاریخ ادبیات کودکان*. تهران: چیستا.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴). *مثنوی معنوی*. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۵۶). *مولوی نامه*. تهران: آگاه.

سلوک دست زده و عقل او هنوز به شناخت چندانی نرسیده است، بنابراین، فردی که کودک محسوب می‌شود می‌تواند از نظر سن پیر باشد، البته او برای تبیین مسائل دوران سلوک و رسیدن به مرتبه فنا از این نماد بهره برده است.

در انسان‌شناسی سعدی، کودک از فطرت پاکی برخوردار است. در شعر او، کودک رمزی از نادانی و نقطه مقابل دانا قرار دارد. سعدی، هر چند از مخاطب خود می‌خواهد از نادانی دوران کودکی فاصله بگیرد، اما وی را دعوت به این می‌کند که همواره سرشت پاک کودکانه خود را حفظ نماید.

در شعر سنایی کودکی نمادی از دوران پیش از سلوک است و کودک در تقابل با مرد قرار دارد، یعنی افرادی که به انتهای طریقت رسیده‌اند. در شعر این شاعران همچنین هر کدام از جنبه‌های مختلف رشد کودک: جنبه جسمانی، جنبه عاطفی، جنبه عقلانی و اجتماعی توجه شده و هر کدام از این جنبه‌ها حالت نمادین یافته است و آنها برای بیان اندیشه‌های عرفانی و تعلیمی خود به کودک و دوران کودکی استناد کرده‌اند.

منابع

افلاطون، (۱۳۸۳). *جمهور*. ترجمه فؤاد روحانی.

تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ایمن، لیلی و همکاران (۱۳۵۷). *گذری در ادبیات کودکان*. تهران: شورای کتاب کودک.

تاجدینی، علی (۱۳۸۳). *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*. تهران: سروش.

پولادی، کمال (۱۳۸۷). *بنیادهای ادبیات کودک*.

تهران: کانون پرورش فکری کودک و نوجوان.